

معنای مقررات اجتماعی را با قانون به معنای قانون حاکم بر ترکیب و تحول پدیده‌های طبیعی که خارج از دستگاہ اراده بشری است، درهم می‌آمیزد و در مواردی یکسان می‌پندارد. این نظر بازرگان - که تفاوتی میان قانون حاکم بر طبیعت و قانون اجتماع آدمی قائل نمی‌شود - شبیه نظری است که می‌پندارد یک قانون بر آسمان الهی و زمین خاکی حاکم است و بر تمامی جنبه‌های رفتار و روابط انسانی تسلط مطلق دارد. نه تنها اطمینان و ایمان دارد که قوانین طبیعی بر «همه چیز» حاکم است که معتقد است این قوانین تا ابد غیرقابل تغییر و ناشی از مشیت الهی و دربرگیرنده تمام جزئیات زندگی آدمیان «حتی» مسائل بسیار پیش‌پا افتاده و روزمره است. ایمان به این که روابط میان انسان‌ها صرفاً ناشی از قوانین طبیعی نیست بلکه بخش و شاخه‌ای از یک درخت قانون الهی است که ریشه‌اش در آسمان و تنه‌اش در زمین است و شاخه‌هایش تمامی ابعاد و جزئیات زندگی مردم را در بر می‌گیرد.^{۲۵} نظر بازرگان به مسئله قانون هم این چنین می‌نماید چرا که قانون را پدیده‌ای فراگیر و ابدی می‌دید که نه تنها قانون طبیعی که قانون حقوقی و قانون علمی را هم در بر می‌گرفت.

به وضوح می‌توان دید تاکید بازرگان بر مسئله قانون مشخصاً و موکداً از مسئله ترمودینامیک الهام می‌گیرد. ترمودینامیک درس بازرگان و زمینه تخصصی او بود. از علم ترمودینامیک استفاده می‌کند تا افکار اجتماعی و سیاسی‌اش را در سطحی عالیت‌تر، یعنی نوعی جهان‌بینی پیش‌برد. از یک سو از علم ترمودینامیک الهام می‌گیرد. بوسیله آن سعی در توضیح و توجیه روابط اجتماعی دارد. از سوی دیگر از آن به عنوان قیاس و مثال برای مسائل اجتماعی استفاده می‌کند. این مسئله به وضوح و مشخصاً در تحلیل فیزیولوژیکی ترمودینامیک انسان - که به آن اشاره کردیم - مطرح شده است. به شکل مبسوط و دقیق‌تری در کتاب عشق و پرستش یا ترمودینامیک آمده است. کافی است به عناوین فصل‌های گویای این کتاب

25- Sabine, *A History of Political Theory*, (Dryden Press, Hinsdale, Illinois) p. 195.

اشاره کنیم: «ترمودینامیک حیات، ترمودینامیک در اجتماع و اقتصاد، ترمودینامیک در اخلاق» و حتی «ترمودینامیک بعد از حیات».
 قبلاً اشاره کردیم بازرگان قوانین و مفاهیم ترمودینامیک را عمومی کرد و در سایه آن مسئله «کار» را مورد بررسی قرار داد. اکنون همان روش را در قبال مسئله «قانون و روابط اجتماعی» پیش می‌گیرد. از علوم طبیعی برای توجیه و تشریح مسائل اجتماعی استفاده می‌کند. در واقع قوانین علوم طبیعی را با قوانین علوم اجتماعی جابجا می‌کند. مسئله این نیست که آیا اصولاً چنین کاری صحیح است یا خیر. این روش در تاریخ اندیشه سیاسی مکرراً و به مقاصد مختلف مورد استفاده قرار گرفته، در میان اندیشمندان ایرانی و خارجی رایج بوده است. آنچه مورد نظر است وسعت و عمق نفوذ این روش بر متد جامعه‌شناسی و سیاسی مهدی بازرگان است.

بازرگان مسئله قانون را به دو خاطر مطرح کرد. اول این که با حکومت آمرانه رودررو شود. از شیوه دولت پس از کودتا انتقاد کند. با توجه به شرایط وقت و محدودیت‌های سیاسی که بر وی و دیگر سیاستمداران حاکم بود طبعاً امکان بیان علنی عقاید وجود نداشت. خود نوشت: این بحث «ارمغان ماه‌های اول زندان فرمانداری نظامی است... خوشبختانه خواندن و نوشتن ممنوع نبود، بنابراین این مشغولیت عمده (که در این مورد از ناچاری باید نامش را فعالیت گذاشت) ورق زدن کتاب بود.»^{۲۶}
 دوم این که می‌خواست با بی‌قانونی دستگاه حاکم و یا حداقل با اجراء بد قوانین بد مقابله کند. دستگاه دادگستری قادر نبود از وی و هم‌قطارهایش در برابر اتهام و فشار سیاسی دفاع کند. این را به حساب بی‌قانونی دستگاه دولت می‌گذاشت. به این نتیجه رسیده بود که قوانین حاکم بر دستگاه کشور به منظور حفظ منافع گروه حاکم تنظیم شده و تفسیر می‌شود. در مورد قوانین خوب و بد نوشت:

بهترین قانون در حد ایده‌آل آن است که جامعه را آنطور که اکثریت

افراد وضع متوسط آن است بگرداند... قوانین اصلاحی قانون‌هایی هستند که در آنها اکثریت مردم نظر خود و آداب و سنن مقبول اجتماع را گنجانده و جلوی اقلیت‌های ناخلف را بگیرد.^{۲۷} اگر گفتار بازرگان را قبل و بعد از کودتا مقایسه کنیم تغییراتی را می‌بینیم. به جهاتی موضوع گفتار سیاسی و مخاطبان خود را تغییر می‌دهد. مسئله اساسی مورد توجهش بی‌قانونی حاکم بر جامعه و خودکامگی مقامات و رابطه بی‌ضابطه دولت با ملت است. در سالهای ۳۲-۱۳۲۰ جریان‌های فکری اجتماعی از جمله تجدیدطلبی، سنت‌گرایی و کمونیسم مورد خطابش بودند. در سال ۱۳۴۰ مخاطبین اصلی بازرگان عاملان حکومت‌اند. اگر زبان گفتار این دو دوره را هم مقایسه کنیم می‌بینیم موضوع مورد خطاب و مشکلی که بازرگان با آن روبرو است تغییر کرده‌اند.

به این مسئله اشاره کنیم که اعتقاد بازرگان به این که قوانین طبیعی اجتماعی وجود دارند و باید آنها را رعایت کرد به این خاطر نیست که یک باره موفق به کشف این قوانین شده و به درک ضرورت رعایت آنها رسیده بود. برعکس. به خاطر مواجه شدن با هرج و مرج حکومتی و خودکامگی سیاسی مقامات به این نتیجه می‌رسد که قانون باید در جامعه حاکم باشد. سپس این مسئله را پیش می‌کشد که قوانین حاکم بر جامعه قوانین طبیعی هستند. آنچه که وی بی‌قانونی و خودکامگی حکومتی می‌بیند او را وادار می‌کند که برای احیاء قانون اقدام کند. برای این کار از منطق و کلام تخصصی خود، یعنی ترمودینامیک، استفاده می‌کند.

تناقض‌هایی در بحث به چشم می‌خورد. به آنها اشاره می‌کنیم تا ساختار بحث روشن‌تر شود. بازرگان می‌گوید: از آنجایی که هر یک از اجزاء نظام اجتماعی ویژگی خود را دارد و از آنجایی که لازم است برای حفظ نظام اجتماعی این ویژگی‌ها مورد توجه قرار بگیرند (و قوانین مربوط به آنها رعایت شود) پس قوانینی که ویژگی آداب و سنن اکثریت

مردم را مورد توجه قرار می دهند قوانین خوب محسوب می شوند. هدف بازرگان از این بحث این است که قدرت بلامانع حکومت را به نحوی مورد انتقاد قرار دهد. به فکر خود شرایط مهار و تنظیم آن را فراهم آورد. اما باید توجه داشت که بحثی که بازرگان در این مورد بکار می برد می تواند برای دفاع از حکومت دیکتاتوری هم بکار گرفته شود. یعنی اگر ارزش افراد را بر اساس کاربرد اجتماعی آنها در حفظ نظام قرار دهیم و برای آنها به عنوان اعضای اجتماع، حقوق اساسی قائل نشویم می توانیم از بحث این نتیجه را بگیریم که کارائی نظام در درجه اول است و ارزش افراد به کارائی و فایده آنها در نظام است. به اعتقاد ما حاصل چنین بحثی در تضاد با هدف سیاسی بازرگان است. اگر بازرگان قصد داشته است که با بحث فوق قدرت حکومت را به نحوی مورد انتقاد قرار دهد و مهار کند و در نتیجه حقوق افراد جامعه را به رسمیت برساند باید متوجه بود که می توان در تحلیل نهایی از همین بحث برای رسیدن به هدفی کاملاً متضاد استفاده کرد.

جمع بندی

بازرگان در چارچوب کلی مبارزه با تحولات پس از کودتا که به قدرت شاه افزود، چند بحث ارائه کرد. یکی درباره روند تکاملی مذهب بود و دیگری درباره قوانین طبیعی اجتماعی. «روند تکامل مذهب» به این معنا اشاره داشت که دین یک سیر تکاملی را پیموده است. این سیر تکاملی به پایان نرسیده و ادامه دارد. روزی حقایق دین، آن طور که پیامبران به آن رسیده اند، بر مردم عادی عیان خواهد شد. اهمیت بحث آنجاست که نظر «تکامل تاریخی» را با دین درهم می آمیزد. بدین سان مذهب یون را در شرایطی قرار می دهد که باید برای کامل کردن فهم دینی خود، در افکار سستی تجدیدنظر کنند و به افق های جدید چشم اندازند، بدینسان مفهوم حرکت، تحول و تغییر را در فرهنگ مذهبی بوجود می آورد.

بحث دیگرش، درباره «قوانین طبیعی اجتماعی»، بر این مفهوم اشاره دارد که جامعه از قوانین مشخصی پیروی می کند و تاریخ قانونمندی دارد.

این قوانین فراگیر و جهان‌شمولند. تمامی ابعاد زندگی را در برمی‌گیرند. مکانیکی هم هستند. مثل قوانین طبیعی حاکم بر پدیده‌های فیزیکی. هدف بازرگان از طرح این مسائل آن است که با حکومت رودررو شود. معتقد است چون قوانین طبیعی اجتماع نقض شوند، پیامدش ویرانی است. حکومت را به نقض این قوانین متهم می‌کند. خواستار رعایت قانون (قانون طبیعی و حقوقی) در اجتماع می‌شود.

فصل ششم:

جذبه مذهبی میان مردم

در فصل ششم شکل‌گیری یک دوره نسبتاً باز سیاسی و نقش بازرگان را در آن دنبال می‌کنیم. شاه به امید اجرای اصلاحات ارضی و خلع سلاح رقبای خود، جو سیاسی مملکت را باز کرد. بازرگان و همفکرانش از فرصت استفاده کردند و نهضت آزادی ایران را بنیان گذاشتند. گفتارشان بر دو محور بود: هویت مذهبی - اجتماعی و ضرورت حکومت دمکراتیک. در عمل، با انقلاب سفید مخالفت کردند و به حوزه جامعه دینی نزدیک شدند. همین باعث شد رهبران نهضت زندانی شوند. فراز و نشیب این تحولات فکری و سیاسی را شاهد هستیم:

تحولات ۴۲ - ۱۳۴۰

در اواخر دهه ۱۳۳۰ دولت ایران با مشکلات پیچیده سیاسی روبرو شد. در امریکا جناح لیبرال‌تری از کارگزاران سیاست خارجی قدرت گرفتند و حمایت بلاشرط دولت امریکا را از کشورهای غیردمکراتیک محدود کردند و دولت ایران را تحت فشار قرار دادند. به خصوص پس از روی کار آمدن جان اف. کندی و به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در کوبا بر این فشار افزودند. در داخل کشور نیز نیروهای مخالف مجدداً جان گرفتند و بنای فعالیت را گذاشتند. به خصوص از فضای نارضایتی عمومی بهره جستند. شاه در واکنش به این اوضاع تصمیم گرفت فضای سیاسی را تغییر دهد و به همین خاطر انتخابات مجلس بیست (مرداد ۱۳۴۱) را به خاطر تقلب

باطل اعلام کرد. متعاقباً نخست‌وزیر، منوچهر اقبال استعفاء داد و جعفر شریف‌امامی وظیفه تشکیل کابینه را به عهده گرفت. اما علی‌رغم این تلاش‌ها برای جلب حمایت امریکا و مهار مشکلات اقتصادی، موفقیتی حاصل نشد. شریف‌امامی پس از ناآرامی دبیران فرهنگ استعفاء داد^۱ و شاه مجبور شد برای قانع کردن امریکا و مهار جو داخلی، علی‌امینی را که به استقلال رای شهرت داشت برگزیند. علی‌امینی که به عنوان سیاست‌گذاری مستقل شناخته می‌شد و سابقه وزارت در دولت‌های مصدق و زاهدی داشت فضای سیاسی را مناسب تشخیص داد و گروهی را گرد خود آورد. می‌خواست اصلاحاتی را پیش ببرد و به حمایت امریکا از این برنامه اصلاحات دل بسته بود. اما شاه نگران بلندپروازی سیاسی‌اش بود و او را رقیب خود می‌دید. با اینحال و علی‌رغم اختلاف فی‌مابین، شاه و امینی به نوعی تفاهم رسیدند. شاه کنترل نیروهای مسلح را حفظ کرد و امینی با بستن مجلس، موقعیت کابینه را برای انجام اصلاحات تقویت کرد. اما این اقدام دل‌آزردگی نمایندگان مجلس را - که اکثراً از طبقات مالک بودند - برانگیخت، به خصوص پس از آن که امینی (که خود ملاک بود) برنامه اصلاحات ارضی را مطرح کرد.

در همین اوضاع، اعضاء جبهه ملی قبل از آن که شریف‌امامی روی کار بیاید فعالیت‌هایی را آغاز کردند و به زودی جبهه ملی دوم را تشکیل دادند.^۲ جبهه ملی می‌توانست امینی را به عنوان ال‌ترناتیو دولت صددرصد

1- Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, pp 420. 426.

Avery, *Modern Iran*, Chap, 29, passim.

Katouzian, *The Political Economy of Modern Iran*, pp. 213-224.

Katouzian, *Musaddiq & the Struggle for Power in Iran*, (I. B. Tauris, London, 1990) Chaps. 15 & 16.

Keddie, *Roots of the Revolution*, pp. 150-153.

2- Katouzian, *Mussaddiq & the Struggle for Power*, Chap. 16, passim.

و ترجمه فارسی آن: مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری، نشرمرکز، ۱۳۷۱، فصل ۱۶.

شاهی بپذیرد. امینی از یک سو وزیر اقتصاد کابینه دکتر مصدق بود و از سوی دیگر مذاکراتی را با جبهه ملی آغاز کرده و تنی چند از اصلاح طلبان را به کابینه خود آورده بود. به اضافه پس از هفت سال محدودیت سیاسی، از فشارها کاسته و به سازمان‌های سیاسی اجازه فعالیت داده بود. اما علی‌رغم این شرایط، جبهه ملی از امینی حمایت نکرد، چرا که به اعتقاد سران جبهه، امینی قادر به تامین شعار اصلی جبهه ملی، یعنی برگزاری انتخابات آزاد نبود. جبهه ملی این منطق را نپذیرفت که امینی برای انجام اصلاحات ارضی، نیازمند یک دولت قدرتمند بود تا بتواند نفوذ طبقه زمیندار را محدود کند. امینی از چند سو مورد فشار قرار گرفت. ملیون به خاطر عدم برگزاری انتخابات آزاد از او ناراضی بودند. ملاکین از اصلاحاتش بیم داشتند. شاه او را رقیب شخصی خود می‌دانست. سرانجام امینی مرتکب یک اشتباه تاکتیکی شد و به خاطر مسئله‌ای جنبی استعفاء داد. شاه نه تنها تسلیم خواسته وی نشد که استعفایش را پذیرفت، او را از صحنه سیاسی خارج کرد و سررشته کار را مجدداً در دست خود گرفت. در واقع شاه با یک مانور سیاسی موفق شده بود دولت نسبتاً لیبرالی را در موقعیت مناسب خود وارد صحنه کند و سپس بدون دردسر از دستش خلاص شود.

از نظر ساختار سیاسی، شاه در این برهه برای پیشبرد موقعیت خود بر چهار عامل حساب می‌کرد: دربار، بوروکراسی دولتی، قوای مسلح و نیروهای محافظه‌کار خارج از دولت (شامل طبقات زمین‌دار و برخی رهبران محافظه‌کار مذهبی). وقت آن بود که دولتی کاملاً وفادار روی کار بیاید و به این خاطر، شاه دوست نزدیک و کارگزارش، اسدالله علم را به نخست‌وزیری برگزید و شخصاً امور روزمره دولت را در دست گرفت. علم استراتژی سیاسی خود را بر سه هدف گذاشت: برگزاری انتخابات مجلس، اجرای اصلاحات و حفظ محدودیت‌های سیاسی. نخست‌نیش تند اصلاحات ارضی را گرفت و آن را تعدیل کرد. خاطر طبقات محافظه‌کار را نسبت به برنامه دولت آرام ساخت. سپس نیروهای دولت را علیه رهبران و فعالین جبهه ملی و دولت امینی وارد معرکه کرد. سرانجام

انتخابات مجلس بیست و یکم را با کنترل بیش از پیش دولت برگزار نمود.

طرح اصلاحات امینی (پس از تعدیل) به مرحله اجراء گذاشته شد. اصول اصلاحات که به تدریج از اصلاحات ارضی فراتر رفت چندگانه بود. از نظر اجتماعی می‌خواست روابط اجتماعی و پایگاه اقتصادی شبکه سنتی روستاها را زیر ویر کند. از نظر سیاسی می‌خواست اولاً پایگاه و نفوذ طبقه زمین‌دار را از میان ببرد، ثانیاً ابتکار عمل را از دست مخالفین خارج کند و ثالثاً امریکا را تحت تاثیر روش اصلاح طلب خود قرار دهد. دولت همچنین قصد داشت حرکت سرمایه را از بخش سنتی کشاورزی به بخش شهرنشین و صنعتی تشویق کند و نهاد دولت را به عنوان مرکز بی‌رقیب انباشت سرمایه درآورد. تاثیر این اقدامات در دراز مدت فوق‌العاده بود.

طبیعتاً تلاش دولت برای درهم کوبیدن موقعیت اجتماعی یکی از رقبای سیاسی خود، یعنی طبقه زمین‌دار، با مقاومت اقشار محافظه‌کار روبرو شد و آنها به سرعت متوجه تاثیرات سیاسی «انقلاب سفید» شدند. اما واکنش نیروهای سیاسی مخالف دولت، از جمله جبهه ملی، عموماً اندک و در مواردی گیج بود. اول آن که مدت زیادی سکوت کردند و آنگاه فقط با شعار ضرورت آزادی سیاسی وارد صحنه شدند. موضع‌گیری آنها احتمالاً مویب این نکته است که انقلاب سفید را به عنوان یک طرح مترقی و سازنده، در بست پذیرفتند و ابتکار عمل سیاسی را از دست دادند.

شدیدترین واکنش به انقلاب سفید را رهبران مذهبی نشان دادند که شاید بیش از هر چیز احساس خطر غریزی آنان را به توسعه قدرت دولت در حوزه‌های مختلف اجتماعی نشان می‌دهد. روحانیون مبارزه طلب به رهبری آیت‌الله خمینی (ره) با استفاده از منبر و مدرسه به مخالفت با برنامه دولت برخاستند و به تدریج بخشی از ساکنان شهرهای بزرگ را بسیج کردند و در اواسط خرداد ۱۳۴۲ به خیابانها کشیدند. اما دولت تصمیم به ایستادگی گرفت و دستور سرکوب تظاهرکنندگان را صادر کرد.

پس از سه روز درگیری و کشته شدن تعدادی از تظاهرکنندگان، دولت بر اوضاع مسلط شد. این تسلط به خیابان‌ها محدود نمی‌شد و مسئله بسیار عمیقتر از آن بود. در واقع دولت توانسته بود در چند مانور پی در پی سیاسی، مخالفین خود را از جناح محافظه‌کار تا جناح تندرو از میدان بدر کند و زمینه رشد بلا مانع دستگاه بوروکراسی و در راس آن شاه را فراهم آورد. قدرتی که برای پانزده سال بعدی رشد بی‌سابقه‌ای یافت.

نهضت آزادی ایران

با باز شدن جو سیاسی در اوائل دهه ۱۳۴۰ گروهی از ملیون از جمله بازرگان مبادرت به تشکیل جبهه ملی دوم کردند. اما اختلاف میانشان زیاد بود. نتوانستند کار قابل توجهی پیش ببرند. رهبری جبهه ملی دوم به دست جناح محافظه‌کارتر بود و اعضای سازمانی را تندروترها از جمله فعالین نهضت مقاومت ملی تشکیل می‌دادند.^۳ از میان همین گروه بود که بازرگان و همقطارهایش با استفاده از تجربه فعالیت در نهضت مقاومت ملی تصمیم گرفتند گروه سیاسی دیگری به راه اندازند. اینجا هم بازرگان ابتکار عمل را به دست گرفت. با کمک تنی چند از همکاران نزدیک، نهضت آزادی ایران را بنیان گذاشت.^۴

شکل‌گیری نهضت آزادی ایران ظاهراً دو ویژگی مشخص داشت: اولاً می‌خواست سازمانی سیاسی با هویتی اسلامی به وجود آورد و آرمان‌خواهی، هویت ملی، مشروطه‌خواهی و آزادیخواهی جبهه ملی را کاملتر کند. ثانیاً موضع رادیکالی در میان صفوف ملیون به وجود آورد و نهضت را به این وسیله تقویت کند. به قول خود بازرگان:

جبهه ملی همانطور که از اسمش پیداست جبهه بود. یعنی اجتماع

۳- درباره سیاست جبهه ملی دوم رجوع کنید به:

Katouzian, *Musaddiq and the Struggle for Power in the Iran*, Chap. 16 passim,
Chehabi, *Iranian Politics and Religious Modernism*, pp. 143-155.

۴- درباره شرابطی که به تشکیل نهضت آزادی منتهی شد رجوع کنید به:

Chehabi, *Iranian Politics and Religious Modernism*, pp. 156-169.

و اتحادی از واحدها یا مکتبهای اجتماعی و بعضی افراد شاخص که دارای مقصد مشترک (استقلال کشور و آزادی ملت) بودند. ولی مقصد مشترک داشتن ملازم با محرک مشترک داشتن نیست. چنین انتظاری نباید داشت. محرک بعضی ممکن است ناسیونالیسم، بعضی دیگر عواطف انسانی یا تعصبهای نژادی و محرک بعضیها مثلاً سوسیالیسم باشد... جبهه‌های ملی در همه جای دنیا مجمعی از سنین و افکار و رنگهای مختلف می‌تواند باشد. ولی برای ما و برای عده‌ای زیادی از همفکران و شاید اکثریت مردم ایران محرکی جز مبانی و معتقدات مذهبی اسلامی نمی‌توانست وجود داشته باشد.^۵

ما بعداً به جنبه‌های مختلف ایدئولوژیکی نهضت آزادی ایران اشاره خواهیم کرد. اینجا کافی است به اصول مرامنامه سیاسی سازمان که در مراسم افتتاحیه عنوان شد (۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰) اشاره کنیم. مرامنامه ن.ا.ا. (نهضت آزادی ایران) خواستار فعالیت سیاسی بر مبنای اسلام، قانون اساسی ایران و اعلامیه حقوق بشر است. به اضافه خواهان رعایت قانون اساسی، اخلاق اجتماعی اسلامی، دموکراسی، استقلال اقتصادی و اصلاحات دولتی (به خصوص در حوزه قضائی) است. در حوزه روابط خارجی، ن.ا.ا. همکاری با کشورهای اسلامی و تلاش برای دستیابی به راه‌حل‌های غیر خشونت‌آمیز را در امور بین‌المللی پیشنهاد می‌کند. برخی از این اصول، به خصوص آنجا که مربوط به اصلاحات بوروکراسی دولتی، عدم تعهد در سیاست خارجی و رعایت قانون اساسی می‌شود بیش از ۱۵ سال بعد و با به قدرت رسیدن نهضت آزادی ایران، پس از انقلاب اسلامی، به آزمایش گذاشته شد. آن داستان دیگری است که بعداً به آن می‌پردازیم.

از هنگامی که دولت فضای سیاسی را باز کرد (در دی ماه ۱۳۴۲) تا هنگامی که رهبران نهضت آزادی ایران دستگیر شدند ۱۹ ماه شد. نوزده

ماهی که امکان فعالیت سیاسی، هر چند محدود، وجود داشت. در این مدت نهضت آزادی مبادرت به تشکیل یک کلوب کرد، خواستار عضویت در جبهه ملی دوم شد، خود را با جامعه مذهبی نزدیک ساخت و تعدادی نشریه و جزوه منتشر کرد. توانست با پیگیری یک سیاست تند و مذهبی در میان معترضین و مخالفین، پایگاهی برای خود دست و پا کند.

نقش بازرگان در تشکیل و فعالیت نهضت آزادی قابل توجه بود. او عامل اصلی شکل‌گیری سازمان، اولین رهبر نهضت و ایدئولوگ اصلی آن بود. اغلب آثار مهم تئوریک را او نوشت. هنگامی که انتشار جزوه ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ موجب شد کادر رهبری نهضت به همراهی بازرگان دستگیر شوند، بازرگان متن اصلی دفاعیه گروه را تهیه کرد. در دادگاه آن را خواند. روشن است که فکرش در تمام فعالیت‌های گروه نقش عمده داشت.

تحقیق ما درباره ایدئولوژی سیاسی نهضت آزادی ایران در سالهای ۴۲-۱۳۳۹ متکی به صدها صفحه اسناد داخلی، مکاتبات، بیانیه‌ها و جزواتی است که این سازمان طی مدت کوتاه فعالیت دوره اول خود منتشر کرد. تجزیه و تحلیل دقیق این اسناد نشان می‌دهد که ایدئولوگ‌های نهضت آزادی بر چند محور مشخص تاکید داشتند:

- ۱- هویت اسلامی به عنوان مبنای ایدئولوژیکی جذب مردم،
- ۲- حکومت دمکراتیک و مشروط به قانون، و نفی ایدئولوژی حکومتی،
- ۳- ضرورت حل مسائل تاکتیکی از جمله مسئله همکاری با جبهه ملی، دکتر مصدق و سیاست‌گذاری روزمره.

هویت اجتماعی اسلامی

از میان اسناد به جا مانده از نهضت آزادی سه جزوه به بهترین شکل اندیشه سیاسی سازمان را به نمایش می‌گذارد: (۱) مبارزه سیاسی و مبارزه مذهبی، (۲) نامه سرگشاده به شاه، و (۳) ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ.

جزوه مبارزه سیاسی، مبارزه مذهبی نخست در سال ۱۳۴۱ و سپس طی محاکمات رهبران نهضت در سال ۱۳۴۲ و سوم بار توسط انجمن اسلامی دانشجویان امریکا و کانادا در سال ۱۳۵۷ و یک بار هم بعد از انقلاب اسلامی منتشر شد. در سومین دور چاپ، زیرنویس‌هایی توسط ناشر بر آن اضافه شد. چاپ چهارم، در داخل کشور ظاهراً تلاشی بود تا نهضت آزادی - پس از انقلاب - بر اعتبار و هویت مذهبی و تشکیلاتی خود انگشت بگذارد و از فشار برخی جریان‌ها که آنها را متهم به لامذهبی می‌کردند بکاهند. در این جزوه نام نویسنده مشخص نشده اما می‌دانیم که آن را بازرگان نوشته است.

نامه سرگشاده را یکی دیگر از بنیانگذاران نهضت آزادی، حسن نزیه در خفای یکی از باغ‌های اطراف تهران به رشته تحریر درآورد و در مرداد ۱۳۴۱ منتشر کرد.^۶ نویسنده مقاله ایران در آستانه انقلاب بزرگ را نمی‌شناسیم. تنها می‌دانیم که در بهمن ۱۳۴۲ منتشر شد.

شاید بتوان جزوه مبارزه سیاسی، مبارزه مذهبی را بهترین بیان نظر ایدئولوگ نهضت آزادی درباره مذهب و فعالیت مذهبی دانست. مطالعه این جزوه و چند سند مشابه دیگر کم و بیش عمده نظر بازرگان را در قبال مذهب به عنوان یکی از ارکان ایدئولوژی نهضت آزادی مشخص می‌کند. به اختصار می‌توان گفت بازرگان در مورد مذهب چنین نظری دارد:

۱- هویت «ملی ایرانی» یک نظر نسبتاً جدید است در حالی که هویت «مذهبی اسلامی» تاریخی‌تر و فراگیرتر است.

۲- از آنجایی که جامعه روحانیون بیش از پیش سیاسی و مخالف دستگاه دولت شده‌اند باید از آنها حمایت کرد.

بر مبنای دو نظر فوق بازرگان به این نتیجه می‌رسد که برای پیشبرد مبارزات سیاسی و تحقق دموکراسی اجتماعی ضروری است که مذهب به عنوان عمده‌ترین بخش ساختار فکری بکار گرفته شود. این گفتار را ما در

۶- نزیه، حسن، مصاحبه، لندن، دسامبر ۱۹۹۱. برای اصل مدرک رجوع کنید به تاریخ معاصر ایران، جلد اول، ص ۲۰۲.

اینجا مورد نظر قرار می‌دهیم و آن را از جنبه منطق بحث، شواهد ارائه شده، منابع مورد استفاده، سابقه، مخاطبین و هدف تجزیه و تحلیل می‌کنیم. همچنین اشاره می‌کنیم که این نظر (یعنی هویت اسلامی به عنوان مبنای ایدئولوژی جذاب برای مردم) مهمترین ویژگی سیاسی دهه ۱۳۴۰ در مقایسه با دهه قبلی است.

در این بحث بازرگان هویت مردمی را که در ایران زندگی می‌کنند از نظر روانشناسی و تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. می‌گوید که خودآگاهی مذهبی مردم به خودآگاهی ملی آنها برتری دارد، چه از نظر تاریخی و چه به لحاظ فراگیری اجتماعی.^۷ هویت ملی، به اعتقاد بازرگان، تنها از دوره مشروطه به بعد شکل گرفت و نتیجه تماس با اروپائیان بود. وگرنه ایرانیان درک عمیقی از معنای «ملیت و ایرانیت» ندارند و جذب آن هم نشده‌اند. بازرگان، به عنوان ایدئولوگ نهضت آزادی ایران می‌نویسد این هویت جدید ملی تقلید سطحی از معنای ناسیونالیسم اروپایی است که نتوانسته است در فرهنگ جامعه رسوخ کند و بیش از ادبیات روزمره و حتی مبتذل پیش برود. بازرگان این نظر را با شدت دنبال می‌کند و حتی مفاهیم ایران و ایرانی را در ادبیات تاریخی، از جمله در آثار فردوسی، افسانه‌های قدیمی می‌شمارد. می‌گوید اگر هم نوعی هویت جغرافیایی وجود داشت همانا به دهات و شهرها محدود می‌شده است. می‌افزاید علت این وضع، شیوه تحول تاریخی در شرق است که متن آن در ظهور پیامبران و تجربیات دینی نهفته است. در مقایسه، شیوه تحول تاریخی در غرب، از تمدن یونان به بعد، جنبه اجتماعی داشته که مفهوم «ناسیون» را تقویت کرده است.

به وضوح می‌توان دید که از نظر بازرگان میان هویت ملی و هویت مذهبی نه تنها تفاوت که تضاد است. به عبارت دیگر می‌گوید که مردم ایران خود را اول «مسلمان» و بعد «ایرانی» می‌دانند. البته می‌پذیرد که تحول هویت به یک مفهوم مدرن «ملی» اجتناب‌ناپذیر است. اما می‌افزاید

۷- مبارزات سیاسی، مبارزات مذهبی، ص ۱۶ - ۱۳.

که انتقال از هویت مذهبی به هویت «ملی» هنوز تکمیل نشده و حتی اگر هم روزی بشود مذهب هنوز موقعیت اجتماعی خود را حفظ خواهد کرد.

بازرگان برای اثبات نظر خود به تاریخ روی می‌کند. می‌گوید در امپراطوری‌های اموی، عباسی، صفوی و قاجار هویت مذهبی هویت حاکم اجتماعی بود و هم حکام و هم مخالفینشان از آن بهره می‌بردند و مفاهیم و اعتقادات مذهبی را مستمسک قرار می‌دادند. بازرگان به انقلاب مشروطه هم اشاره می‌کند. می‌نویسد:

هر وقت مردم به میل و پای خود راه افتادند یا بدنبال پیشروی جمع شده‌اند - چه در قیامهای خودشان در دوره خلفای بنی‌عباس و اموی - چه در شورشها و فتنه‌های حسن صباح، چه در جنگهای صفویه علیه عثمانی و چه در ظهور بابیه و بهائیه و حتی در انقلاب مشروطیت - همه علائق دینی و عواطف و عقائد مذهبی و تاثیر و تعصبهای آنها را مشاهده می‌کنید. در انقلاب مشروطه اگر پیشقدمی و پیشوائی رهبران بزرگ روحانی و احساس وظیفه و پاداش دینی در کار نبود ابداً چنین جنبش و فداکاریها بوقوع نمی‌پیوست. کما این که در اردوی مخالف یعنی استبداد هم بار تبلیغ و تحرک از طریق افکار دینی و پیش‌انداختن پیشوایان مذهبی صورت گرفت.^۸

و چون مردم را نخست مسلمان و سپس ایرانی می‌دانند، زمینه کار سیاسی را هم در اولی جستجو می‌کند:

ما در این بحث کاری به حقیقت و حقانیت یا بطلان مذاهب و مکاتب فلسفی و روحانی که مردم مشرق زمین از جمله ایران را بوجود و حرکت و به قبول زحمت و احیاناً قیام و نهضت واداشته است نداریم. می‌خواهیم بگوئیم در این محیط زمینه فکری و روحی مردم برای مبارزات به صورت مذهبی فوق‌العاده آماده‌تر

بوده است تا برای مبارزات تحت لوای ملی و ایدآلهای انسانی مرسوم سیاسی.^۹

تردیدی نیست که در قرون گذشته هویت مذهبی نقش مهمی در ساختار اندیشه اجتماعی ایرانیان داشت. حتی تحلیل‌گران مارکسیست، مانند احسان طبری، ایدئولوژی‌های تاریخی ایرانیان را - قبل و بعد از اسلام - ترکیبی از مذهب، عرفان، خرافات، و فلسفه‌های آرمانخواهی دانسته‌اند.^{۱۰} اما این تمام قضیه نیست. از قبل از انقلاب مشروطه بخشی از جامعه ایرانی - و در صدر آن تحصیل‌کردگان علوم جدید - به مفاهیم غیر مذهبی و گیتیانه روی آورده بودند و یکی از عناصر مهم رهبری انقلاب مشروطه را افرادی تشکیل می‌دادند که اصولاً در سیاست غیرمذهبی بودند. در قبال اشاره بازرگان به انقلاب مشروطه می‌توان خاطر نشان کرد که این ادعا که این انقلاب صرفاً توسط روحانیون رهبری شد و صرفاً به مفاهیم و تجلیات مذهبی استناد کرد حداقل قابل بحث و شاید اغراق در قضاوت است. البته تردیدی نیست که روحانیون نقش ممتازی در آن جنبش اجتماعی و شکل‌گیری مجلس شورای ملی داشتند. اما نباید تصور کرد که رهبری منحصرأ در اختیار آنان بود و یا این که انقلاب مشروطه یک حرکت مذهبی در مصاف با اندیشه غیرمذهبی بود. عناصر غیرمذهبی در میان رهبران مشروطه حضور مشخص داشتند و افکار جدید را آگاهی می‌دادند که خواستار تشکیل نهادهای جدید اجتماعی بود. توده مردم و روحانیون هم در بسیاری از موارد از آنان پیروی می‌کردند. به اضافه گویا بازرگان به این نکته توجه ندارد که هویت ملی در غرب هم بتدریج شکل گرفت و مفاهیم گوناگون داشته است. در اروپا معنای هویت اجتماعی در قرون وسطا و حتی تا اوائل قرون جدید هنوز محلی و یا شخصی - یعنی در تعلق خاطر به حاکم و شاه - بود. در اروپا

۹- مبارزات سیاسی، مبارزات مذهبی، ص ۱۶.

۱۰- طبری، احسان، برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌های و جنبش‌های اجتماعی، فصل چهارم.

هم «ملی» به معنی امروزی کلمه نبود و به تدریج شکل رایج ملت - دولت را به خود گرفت.

قبلاً به جایگاه کلی و نقش مذهب در اندیشه اجتماعی و سیاسی بزرگان اشاره کرده، از جوانب مختلف آن را مورد بررسی قرار داده‌ایم. با گذشت زمان بزرگان هویت مذهبی خود را حفظ می‌کنند اما - و این نکته مهمی است - معنای مفاهیم مذهبی را تغییر می‌دهد. به یاد داریم که در دوره ۳۲ - ۱۳۲۰ مفهوم اجتماعی مذهب در نظر بزرگان این بود که: الف) از تجددطلبان به خاطر عدم پذیرش اهمیت اجتماعی مذهب انتقاد می‌کند. ب) جامعه سنتی را به خاطر محافظه‌کاری اجتماعی و سیاسی مورد انتقاد قرار می‌دهد. ج) وجدان حرفه‌ای اجتماعی اسلامی را برای ترقی جامعه پیشنهاد می‌نماید. اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد مفهوم اجتماعی - سیاسی مذهب برای بزرگان تغییر کرد و معانی مذهبی با تکامل تاریخی و قوانین اجتماعی درهم آمیخته شد تا از طریق آن بر اهمیت ضرورت رعایت قانون و حقوق اجتماعی افراد تاکید شود و همچنین خودکامگی و عدم رعایت قانون توسط دولت را مورد انتقاد قرار دهد. این تغییر در مفهوم اجتماعی مذهب قابل توجه و با اهمیت است.

اکنون (دوره ۴۲ - ۱۳۴۰) بزرگان از نقش مذهب در آگاهی و هویت اجتماعی سخن می‌گویند و با حفظ مفاهیم اجتماعی مذهبی که قبلاً ارائه داده بود می‌خواهد از اسلام به عنوان زیربنای یک هویت جدید اجتماعی استفاده کند و آن را برای ایجاد یک جریان سیاسی معترض و مبارز به کار گیرد. این تاکید بر مذهب، به عنوان یکی از ارکان هویت اجتماعی و بالاخص سیاسی، محدود به کارهای بزرگان نمی‌شود. دیگر نویسندگان و اندیشمندان در صف مخالفین و در میان دولتیون هم به این نظر روی آوردند، اما به تدریج. به همین مناسبت می‌توان پرسید که اولاً چرا این تغییر - در مفهوم اجتماعی مذهب در سطح عمومی - رخ داد؟ و ثانیاً چرا این تغییر به ضرر و افول عنصر گیتیانه (غیرمذهبی) در فکر سیاسی ایرانیان بود؟ به اعتقاد ما شاید یکی از دلایل مهم این تحول، شکست جریان‌های گیتیانه (غیرمذهبی) لیبرال و مارکسیست در برابر قدرت

حاکمی بود که می‌خواست مردم را در حوزه حکومت آمرانه خود غیرسیاسی نگه دارد. فعالین سیاسی می‌دیدند که این دو جریان، یعنی لیبرال و مارکسیست، نمی‌توانند در حل و فصل مشکلات سیاسی (دوره‌های ۳۲-۱۳۳۰ و ۴۰-۱۳۳۲ و ۴۲-۱۳۴۰) در برابر قدرت دولت قد علم کنند. این دو جریان - به درجات مختلف - بر ضرورت رعایت آزادی‌های سیاسی و عدالت اجتماعی در امور داخلی و بی‌طرفی ضداستعماری در امور بین‌المللی تاکید داشتند. اما در برابر جریان حاکم سیاسی مملکت، یعنی متجددان (که خواهان توسعه دستگاه دولت و نوسازی اجتماعی و تشویق اندیشه غیرمذهبی و حکومت سیاسی و آمرانه و کنترل اقتصاد توسط دولت بودند) ناتوان بودند. بازرگان و همقطارهایش که می‌خواستند در برابر جریان حاکم سیاسی مقاومت کنند از مذهب به عنوان زیربنای اصلی هویت اجتماعی خود استفاده کردند. مشکل اصلی بازرگان و همقطارهایش این بود که اولاً مخاطب خود را پیدا کنند و ثانیاً آنها را با زبان مناسب مورد خطاب قرار دهند. بدیهی است که بسیج مردم یکی از اهداف اولیه هر حرکت سیاسی است و نهضت آزادی ایران نیز می‌خواست خود را به مردم نزدیک کند و برای این کار ضروری می‌دید که در چارچوب زبان، فرهنگ و منطق توده‌های مردم نفس بکشد و فعال باشد. و درست به همین خاطر است که نهضت آزادی با دیگر جنبش‌های مذهبی - سیاسی معاصر از جمله حرکت هندی‌ها به رهبری مهاتما گاندی احساس نزدیکی می‌کرد و معتقد بود این جنبش قبل از آن که یک هویت «ملی» و «سیاسی» داشته باشد هویت مذهبی دارد. این هم‌سوئی و هم‌اندیشی به حدی بود که بازرگان بعدها کتابی درباره جنبش «آزادی هند» به رشته تحریر درآورد.^{۱۱}

در همین زمینه بود که نقش اجتماعی روحانیون مورد توجه واقع شد و بازرگان از اولین روزهای فعالیت نهضت آزادی با تنی چند از روحانیون

۱۱- چاپ مورد استناد ما: بازرگان، مهدی، آزادی هند (انتشارات امید، تهران، چاپ مجدد، ۱۳۵۶).

تماس گرفت. آیت‌الله ابوالفضل زنجانی و آیت‌الله طالقانی از عوامل موثر شکل‌گیری نهضت آزادی بودند. آیت‌الله طالقانی در آن زمان موقعیت برجسته‌ای در صفوف روحانیون نداشت اما بعدها از رهبران انقلاب ۱۳۵۷ شد. زنجانی بیشتر نقش ریش سفید حامی نهضت آزادی را داشت. در اولین اعلامیه‌ای که به مناسبت شکل‌گیری نهضت آزادی فرستاد آرزو کرد که این سازمان در فعالیت‌های اجتماعی‌اش (از جمله برقراری روابط حسنه با جبهه ملی) موفق شود.

اما نزدیکی و همکاری استراتژیک نهضت آزادی ایران با روحانیون تا قبل از انقلاب سفید و قیام ۱۵ خرداد شکل نگرفت. با نزدیک شدن فراندم انقلاب سفید، روحانیون فعالیت سیاسی خود را افزایش دادند.^{۱۲} دست به تحریکات سیاسی زدند. در این مرحله نهضت آزادی در دفاع از روحانیون وارد صحنه شد و چند جزوه در خطاب به اقشار مدرن طبقه متوسط و در دفاع از مواضع جناح رادیکال روحانیت نوشت.^{۱۳} در واقع ورود فعال و رادیکال برخی روحانیون برجسته به صحنه سیاسی، رویایی بود که ایدئولوگ نهضت آزادی ایران سالها در سر می‌پروراند. بنیان‌تر سیاسی بازرگان آن بود که جامعه مذهبی باید وارد صحنه اجتماع و سیاست شود و مخالفت روحانیون با انقلاب سفید در واقع به ثمر نشستن این رویا بود. نهضت آزادی طی پیامی ورود روحانیون را به صحنه سیاسی تبریک گفت و از شجاعت، آگاهی و هماهنگی آنها سپاسگزاری نمود.

پس از ۵۶ سال که روحانیون ایران علمدار انقلاب مشروطیت و رهبر ملت و واضع قانون شدند مردم مسلمان آزادیخواه با اعجاب

۱۲- اخوی چهار جریان را میان روحانیون مشخص کرده است: اولی نسبت به حکومت سمپاتی داشت، دومی بیطرف بود، سومی و چهارمی مخالف بودند ولی مخالفت آنها درجات مختلف داشت:

Akhavi, S. *Religion and Politics in Contemporary Iran*, p. 103.

۱۳- در مورد نظر نهضت آزادی درباره روحانیون، از جمله مراجعه کنید به: صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد اول، صص ۱۷۸-۱۷۴ و ۲۰۲-۱۹۶ و ۲۵۲-۲۵۰.

و امید به چنین بازگشت دسته‌جمعی و توأم شدن دین و قانون که لازم و ملزوم یکدیگرند می‌نگرند.^{۱۴}

به اضافه نهضت آزادی در چند مورد مشخص که دولت روحانیون را مورد انتقاد قرار داده بود، از آنها دفاع کرد. این موارد شامل مسئله رعایت قانون اساسی، حقوق زنان و اصلاحات اجتماعی می‌شد.^{۱۵} نهضت آزادی در اعلامیه‌های خود اعلام کرد که بدون تردید روحانیون از انتخابات آزاد و پیشرفت دمکراتیک جامعه حمایت خواهند کرد، زیرا اصول عمومی اسلام هیچ‌گونه تناقضی با تغییرات دمکراتیک ندارند که بهترین نمونه آن روش و فعالیت آیت‌الله نائینی در انقلاب مشروطه و حمایت روحانیون از قانون اساسی است.

نهضت آزادی ایران برای رفع سوء تفاهم از جوانان و بانوان ایران و جلوگیری از سوء‌تعبیرهایی که بلندگوهای دولت و مخالفین شریعت و استقلال مملکت بخواهند در میان مردم ایران و انظار خارجی‌ها بنمایند ناچار است [...] نکته ذیل را توضیح دهد. (۱) آنچه علمای اعلام و اکثریت ملت مسلمان می‌خواهند بهیچوجه ارتجاع و سیر قهقرا یعنی جلوگیری از آزادی و دفاع حقوق ملت اعم از زن و مرد نبوده همگی خواهان رژیم پارلمانی و حکومت قانونی و تامین حقوق و آزادیهای مشروع و منطقی می‌باشیم.^{۱۶}

۱۴- صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد اول، ص ۱۷۶.

۱۵- شاید لازم به تذکر باشد که آیت‌الله خمینی و پیروانشان حمله اصلی خود را علیه اصلاحات ارضی نگذاشتند بلکه پیکان حمله متوجه لایحه اصلاح قانون انتخابات و مسئله حقوق زنان بود. لایحه انتخابات محلی نه تنها به زنان حق رای می‌داد که در متن قسم نمایندگان مجلس کلمه «قرآن» با «کتاب آسمانی» عوض می‌کرد. به عبارت دیگر کتب مذهبی دیگر ادیان را هم به رسمیت می‌شناخت. آیت‌الله خمینی و پیروانشان این را خطرناک می‌دانستند و حساسیت مردم را به مسئله برانگیختند. این حرکت روحانیون در شرایطی صورت گرفت که اندیشه گیتیانه (غیرمذهبی) در سطح جامعه رو به رشد بود و جامعه سنتی متزلزل و قدرت روحانیون مورد تردید قرار داشت.

۱۶- صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد اول، ص ۱۷۸.

ظاهراً نهضت آزادی ایران بر این عقیده بود که در اسلام ضمانت‌هایی طبیعی است که آن را از حکومت استبدادی و مطلقه بر حذر می‌دارد و روحانیون را وادار به رعایت وظائف دمکراتیک می‌کند. به اعتقاد بازرگان - به عنوان ایدئولوگ نهضت آزادی - یکی از این ضمانت‌ها این است که چون شیعیان، طبق سنن مذهبی، در انتخاب مرجع تقلید خود آزادند پس در امور سیاسی و در حق انتخاب رهبر سیاسی هم آزاد خواهند بود و رهبران دینی هم این حق آزادی انتخاب رهبر را به رسمیت خواهند شناخت. در نتیجه موضوع حکومت در تفکر شیعه با سنن دمکراتیک همخوانی دارد. بازرگان به اضافه معتقد بود که اجتهاد به عنوان یکی از اصول اساسی تفکر شیعه، به رهبران مذهبی فرصت و امکان خواهد داد که سنن و عادات بی‌مورد مذهبی را مردود شمارند و مذهب را در چارچوب امروزی و در پاسخ به نیازهای یک جامعه دمکراتیک احیاء کنند.

نهضت آزادی در یک مورد دیگر هم از روحانیون دفاع کرد: اصلاحات ارضی. دولت ادعا کرده بود که روحانیون با اصلاحات ارضی مخالفند چون خودشان از ملاکین بزرگ و عاملان نظام فئودال محسوب می‌شوند. اما نهضت آزادی در پاسخ گفت روحانیون از درآمد طبقات فئودال سهمی ندارند و منبع درآمدشان از طبقات پایین اجتماع است. به اضافه این که خود روحانیون آماده‌اند تا از بازپس‌گیری املاکی که خلاف قوانین اسلامی تصرف شده حمایت کنند. نهضت آزادی، و حداقل رهبران و نویسندگان درجه اول آن، به ظرافت سیاسی این نکته پی برده بودند که هدف سیاسی اصلاحات ارضی متزلزل ساختن رقبای محافظه‌کار دولت و تحکیم بورژوازی دولتی به عنوان نیرومندترین و تنها طبقه برجسته مملکت بود. بر همین اساس است که نهضت آزادی در اعلامیه خود نوشت:

شما می‌خواهید تمام قدرتهای پراکنده اهریمنی فئودالها را یکجا در خودتان جمع کنید و همان بلائی را که فئودالها بسر مردم بینوای دهات می‌آورند و مانند گوسفندان آنها را به ماشینها ریخته و پای

صندوق رای می آورند، شما می خواهید همین کار را بکنید. چنانچه نمونه آن را در فراندم کذایی دیدیم و برای مجلس آینده هم همین را در نظر گرفته‌اید. آری حکومت فئودالیت و وسیع شما بدرجات از حکومت فئودالها خطرناکتر است.^{۱۷}

مسئله دیگری که در مبارزه میان دولت و روحانیون مطرح شد مسئله زنان بود. دولت می خواست به زنان حق رای بدهد. روحانیون با این اقدام مخالفت کردند و معتقد بودند که «مداخله زنان در امور اجتماعی چون مستلزم امور مُحَرَّمه و توالی فاسده کثیره است ممنوع و باید جلوگیری گردد.»^{۱۸} به وضوح روحانیون خواستار محدودیت زنان به نقش‌های سنتی شان در جامعه بودند. نهضت آزادی به دفاع از این موضع روحانیون برخاست و اعلام کرد اهداف روحانیون در این مورد نه ارتجاعی است و نه قصد محدود کردن حقوق و آزادی زنان را دارد، بلکه روحانیون در واقع خواستار برقراری دموکراسی پارلمانی و اعطاء حقوق برابر به زنان هستند چرا که در اسلام زن حق دارد وکیل و کارگزار برای رسیدگی به امور مالی خود انتخاب کند. واضح است که نظرشان در هر دو مورد غلط بود. روحانیون نه می خواستند دموکراسی پارلمانی برقرار کنند و نه می خواستند قانون برابر به زنها بدهند. اما نهضت آزادی می گفت:

بدیهی است که علمای اعلام نخواستند زنها را مادون و بنده مردها بشناسند بلکه بانوان شرعاً حق مباشرت مستقیم در اموال و منافع و اتخاذ وکیل در کارهای خود را دارند ولی چون روحانیون با شرایط موجود و علم به این که دولت بهیچ دسته‌ای از ملت خدمت نکرده که حالا بخواهد به خانم‌ها خدمت کند اصرارشان بیشتر از جهت اغراضی است که در چنین نقشه‌ها نهفته است و شکستن سدهای اسلام و قانون اساسی که منظور دولت می باشد، آقایان ترس دارند که با بیرون ریختن زنها در جنجالهای سیاسی و

۱۷- صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد اول، ص ۲۰۱.

۱۸- صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد اول، ص ۱۷۵.

کشاندن به پرده‌داری و بی‌عفتی هم آنها را از وظائف طبیعی باز دارند و هم اختلافات و مناقشات را در حریم کانونهای پاک و گرم خانوادگی وارد نمایند والا اگر اطمینان به حسن نیت متصدیان و دفع مفاسد و محظورهای شرعی و اخلاقی و اجتماعی باشد. هیچ کسی خواهران مسلمان را از حق بیان و حق دفاع و از انجام وظائفی که شرع و عقل بر سبیل فطرت بعهدہ مردم و زن گذارده منع نمی‌کند.^{۱۹}

پس از دستگیری رهبران نهضت آزادی، همسوئی با روحانیون به معنایی ارتقاء یافت. با این که بر ما روشن نیست که پس از دستگیری سران درجه یک نهضت آزادی چه کسانی رهبری سازمان را به عهده گرفتند، همکاری میان نهضت آزادی و روحانیون، پس از قیام ۱۵ خرداد که پایه‌های دستگاه دولت را لرزاند، ابعاد استراتژیک گرفت. به عنوان مثال در دوره یک ساله قبل از قیام ۱۵ خرداد تنها ۱۰ مورد اشاره به روحانیون در نشریات نهضت آزادی وجود دارد (۸ بار درباره طالقانی و ۲ مورد زنجانی). اما پس از قیام و در طول چند ماه بیش از ۳۵ مورد اشاره به روحانیون می‌شود (۲۰ مورد آیت‌الله خمینی، ۸ مورد آیت‌الله میلانی و ۷ مورد آیت‌الله شریعتمداری). به اضافه در تمام نشریات بعد از قیام، به نحوی درباره ۱۵ خرداد گفتگو می‌شود. نویسندگان نهضت آزادی روحانیون را به خاطر رهبری «قیام مقدس» در دفاع از مذهب و آزادی مورد ستایش قرار می‌دهند و ۱۵ خرداد را تمایش پایگاه اجتماعی روحانیون و «بت‌شکن کبیر - آیت‌الله خمینی» معرفی می‌کنند. در یک مورد می‌نویسند:

پیکار تاریخی و هیجان‌انگیز نیمه خرداد ۴۲ تجسم درخشان آرمانی بود که طی سالها مبارزه زیر پرچم مقدس نهضت ملی ایران در دل می‌پروراندیم و در راه تحققش تلاشی سخت می‌کردیم. اینک... از این که دیربست وحدت مبارزه در سایه

اسلامی شدن نهضت ملی ایران تحقق پذیرفته است غرق شادی و امید می شویم و پیروزی قطعی ملت را بر نیروهای تبهکار استعمار دیکتاتوری برای العین می بینیم. مدتی است که بیاری قادر متعال بازوان پر قدرت مسلمانان از کرانه های ارس تا خلیج فارس و از خراسان مردخیز تا آذربایجان قهرمان در نهضت آزادیبخش و ضداستعماری ایران گره خورده و بهم پیچیده است. نیروی هنگفت و پیروزمندی که امروز به میدان مبارزه رهاثیبخش ملی متمرکز گردیده است با پیوند مقدس ایمان اسلامی وحدت و یکپارچگی یافته است و ما بر آن هستیم که در مسیر این پیکار سهمگین و امیدبخش نظم اسلامی را که عادلانه ترین نظم اجتماعی سراسر تاریخ است بر ویرانه نظام دست نشانده گی پی ریزیم و کاخ آمال مسلمانان را در سرانجام خوش شگون نهضت ضداستعماری در میهن گرامی خودمان ایران، برافرازیم، وحدت کامل و بینظیر نیروهای ملی، و پشتیبانی مصرانه روحانیت گرامی ما از نهضت ضداستعماری ایران، دشمنان و هیئت حاکمه را بنحو عجیبی بهراس افکنده است. اکنون بیش از هر وقت دیگر از این وحدت مقدس و ناگسستنی هراسناک و خائف است. وحدت کامل و پایدار نهضت آزادی ایران بعنوان پیشقراولان نیروهای جبهه ملی ایران با روحانیت عالیقدر شیعه و مبارزه مشترک تمامی ملت به رهبری پیشوایان مذهبی ارکان دستگاه حاکمه جابر را بلرزه درآورده است.^{۲۰}

حکومت دمکراتیک و مشروط به قانون

گفتیم که عنصر اول ساختار فکر سیاسی نهضت آزادی ایران، هویت اسلامی و عنصر دوم تاکید بر حکومت دمکراتیک و مشروط به قانون بود. در چارچوب همین تحلیل بود که نهضت آزادی با شخص شاه، و نسبتاً با

۲۰. صفحانی از تاریخ معاصر ایران، جلد اول، ص ۳۲۳.

دولت امینی مخالفت کرد. اینجا ما هر یک از این دو موضوع را جداگانه مطالعه می‌کنیم.

تاکید نهضت آزادی بر مسئله قانون از آنجا ناشی می‌شد که به نظر رهبران این سازمان، حکومت خودکامه و فارغ از ضوابط قانونی بود. می‌دانیم در دوره ۱۳۳۲-۴۰ بازرگان پیرامون مسئله قانون اشاراتی داشت. اکنون که فشار دولت کمتر و فضای سیاسی بازتر شده بود، بازرگان فرصت آن را یافت که به عنوان سخنگوی نهضت آزادی از فرصت استفاده و نظرات خود را بیان کند. نه تنها دولت به لحاظ سیاسی مجبور به عقب‌نشینی شده بود بلکه رهبران دولت قصد داشتند تصویری دمکرات منش از خود ارائه دهند و مجموعه این عوامل ابتکار عمل را فعلاً به نیروهای مخالف داده بود.

نهضت آزادی مخاطبان خود را روشنفکران طبقه جدید متوسط و نیز جامعه سنتی شهرنشین طبقه متوسط قرار داد. زبان و کلام سیاسی بازرگان، به لحاظ کیفیت، ظرافت و پیچیدگی مطلب، بیش از هر چیز، می‌توانست برای افراد تحصیل کرده طبقه متوسط ایرانی دوره ۴۰ جالب باشد. طبعاً ایدئولوگ‌های نهضت آزادی فکر می‌کردند چنین زبان و کلام سیاسی و ایدئولوژیکی جذابیت کافی برای بخش وسیعی از جامعه را خواهد داشت که به وسیله آن بتوان توازن سیاسی جامعه را متحول کرد. گفتار سیاسی نهضت آزادی در قبال قانون، بیش از هر چیز، قانون اساسی را مرجع استناد قرار می‌دهد. به عبارت دیگر مفاد قانون اساسی مشروطه سلطنتی در نقد شیوه کار حکومت و شخص شاه به کار گرفته می‌شود و روش آمرانه و استبدادی مورد سرزنش قرار می‌گیرد. ریشه سنت اندیشه‌ای که حکومت مشروط به قانون را ضروری بداند طبعاً به نهضت مقاومت ملی (۱۳۳۲-۳۵) و نهضت ملی (۱۳۲۸-۳۲) باز می‌گردد. در این نهضت‌ها تلاش‌هایی در جهت پایان دادن به بی‌قانونی حکومت و تنظیم حکومت بر مبنای قوانین اساسی صورت گرفته بود. از نظر بازرگان و همفکرانش تناقضی میان این اندیشه و بینش اسلامی وجود نداشت. تفسیر آنها از مذهب - آنجا که به روابط اجتماعی مربوط می‌شد

اصولاً تفسیری دموکراتیک و مشروط به قانون بود. تا آنجا پیش می‌رفتند که روحانیون را معتقد و متعهد به حکومت دموکراتیک و مشروط به قانون معرفی می‌کردند.

بازرگان، در مقام ایدئولوگ نهضت آزادی، و همفکران سازمانیش، ریشه مشکلات اجتماعی ایران را در این می‌دیدند که حکومت قانون اساسی را مراعات نمی‌کند. معتقد بودند که مشکلات اجتماعی - سیاسی ناشی از عدم رعایت محدوده قانون و به خصوص قانون اساسی است. به همین خاطر نهضت آزادی اصل اول مرامنامه سیاسی خود را ضرورت رعایت قانون قرار داد:

اصل اول: ۱- احیاء حقوق اساسی ملت ایران با استقرار حکومت قانون به منظور تعیین حدود «اختیارات» و «مسئولیت‌های» قوای مختلف مملکت، و برای تامین حکومت مردم بر مردم.

۲- تفویض قدرت ملی و قانونی حکومت به افرادی که صلاحیت رهبری سیاست مملکت را در دنیای متمدنی امروز و در ردیف کشورهای بیدار جهان داشته باشند.^{۲۱}

اسناد باقی مانده از فعالیت‌های اولیه نهضت آزادی نشان می‌دهد که نویسندگان نهضتی به برخی از مفاد قانون اساسی، چه از متن اولیه و چه متن متمم، بیش از هر چیز استناد کرده‌اند. این مفاد در اشاره به حق قوه مقننه - و نه شخص شاه - در دخالت در امور سیاسی (اصول ۱ و ۲ و ۱۵ و ۲۷ قانون اساسی) محدودیت قدرت سیاسی مقام سلطنت (اصول ۴۴ و ۴۸ و ۶۴) تفکیک قوا (اصول ۱۱ و ۲۷ و ۲۸ و ۷۱ و ۷۹ و ۸۱) آزادی سیاسی (اصل ۲۰) و آزادی انجمن‌ها (اصل ۲۱) بود. به اضافه مکرراً تأکید می‌کردند که مشروعیت حکومت منوط به رعایت افکار و منافع و جلب رضایت عمومی است. نهضت آزادی امیدوار بود رعایت این اصول قانونی موجب شود که اختلاف‌های اجتماعی به شیوه عادلانه و مسالمت‌آمیز پایان پذیرند و حقوق ملت رعایت شود.

۲۱- صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد اول، ص ۴۴.

خواست مردم (چنانچه شعار دائم جبهه ملی هم قرار گرفته) استقرار یک حکومت قانونی به حکم قانون اساسی است. لااقل امروز باید اقرار نمود که فقط یک مجلس متکی به مردم و یک دولت متکی به مجلس مردم قادر خواهد بود مملکت را از بحران خطیر فعلی رهائی بخشد و باید قبول نمود که فلسفه تاسیس مشروطیت و مجلس شورای ملی جلوگیری از بروز این قبیل بحرانها و عواقب آن بوده است.^{۲۲}

تفسیر نهضت آزادی از قانون اساسی این بود که شاه نباید مسئول دولت باشد و اعضای کابینه باید نسبت به اقدامات دولت پاسخگو باشند. بر همین اساس از شخص شاه به خاطر نقض قانون اساسی انتقاد می‌کردند و خواستار آن بودند که شاه سلطنت کند نه حکومت، به طبع از دخالت مستقیم شاه در مسائل سیاسی، از جمله انتصاب وزرا ناراضی بودند. اما هرگز تا به آنجا پیش نرفتند که خواهان تغییر یا سرنگونی نهاد سلطنت شوند، برعکس، می‌گفتند شاه با دوری از مسائل سیاسی و اجرایی، حیات و تداوم نهاد سلطنت را تضمین خواهد کرد. اما شاید چنین انتظاری، در همان موقع هم بی‌مورد بود چرا که به نظر شاه عقب‌نشینی از مسائل سیاسی به معنای شکست کامل بود و وی تن به این عقب‌نشینی نمی‌داد.

البته پس از سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد موضع نهضت آزادی تغییر کرد. از آن پس در اعلامیه‌های نهضت آزادی از شاه با عناوینی چون «دیکتاتور خون آشام» یاد کردند و خواستار سرنگونی رژیم منفور می‌شدند. در این اعلامیه‌ها دیگر اشاره‌ای به قانون اساسی به چشم نمی‌خورد و نهضت آزادی رژیم را در آستانه ویرانی و سقوط معرفی می‌کند. البته نباید فراموش کنیم که این موضع‌گیری‌ها به تصمیم رهبران جدید نهضت آزادی انجام شده بود، چرا که رهبران درجه یک سازمان از جمله بازرگان همگی در زندان بودند. بعید می‌دانیم که اگر

رهبران دوره اول همچنان بر سر قدرت بودند چنین مواضع تنیدی اتخاذ می شد.

موضوع دیگری که در دستگاه فکری نهضت آزادی، پس از تاکید بر ضرورت حکومت مشروط به قانون، آمد مسئله دموکراسی بود. البته ضروری است فوراً اشاره کنیم که علی رغم تاکید نهضت آزادی بر موضوع دموکراسی، این موضوع به لحاظ اهمیت در درجه دوم و پس از موضوع ضرورت حکومت مشروط به قانون آمده است. نهضت آزادی معتقد بود ملت ایران حق دارد، و از آن توان برخوردار است، که سرنوشت سیاسی خود را تعیین کند و از طریق فعالیت اجتماعی استعدادهای طبیعی خود را بشناساند. به اعتقاد نهضت آزادی، آزادی سیاسی، یک حق خدادادی بود که کسی نباید آن را نقض کند.^{۲۳} در این رابطه نهضت آزادی ضرورت آزادی گردهم آبی و سازماندهی سیاسی (از جمله حق فعالیت سندیکاهای کارگری) و آزادی بیان را تبلیغ می کرد. خواستار پایان دستگیری، حبس، تبعید، شکنجه و اعدام فعالین سیاسی بود. مردم را به اندازه‌ای پخته می دانست که بتوانند در یک جامعه آزاد زندگی کنند.

در نظر نهضت آزادی مهمترین مسئله دموکراسی، مسئله آزادی و برگزاری انتخابات آزاد بود. این نظر ریشه در تجربیات دوره ۳۲-۱۳۲۰ داشت که طی آن نهضت ملی، از طریق فعالیت پارلمانی و در گذر از انتخابات رشد کرد و سپس مشخصاً به خاطر محدودیت‌های اعمال شده علیه روش دموکراتیک موقعیت خود را از دست داد و سازماندهی اش از میان رفت. هدف از تبلیغ انتخابات آزاد آن بود که از نفوذ دولت در حیطه سیاسی و حیطه عمومی بکاهد و به نیروهای غیردولتی و ملی امکان و فرصت عرض اندام سیاسی را بدهد. نهضت آزادی معتقد بود چون فضای سیاسی تا اندازه‌ای باز است ضروری است روش‌های دموکراتیک

۲۳- برای مطالعه نظر نهضت آزادی درباره مسئله آزادی رجوع کنید به صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد اول، صص ۲۴ تا ۴۳ و ۲۱۰ تا ۲۸۰.

تقویت شوند و روند سالم و سازنده‌ای از طریق انتخابات آزاد و حضور سیاستمداران مسئول در مجلس شکل بگیرد. در واقع نهضت آزادی شعار انتخابات آزاد را نوعی بیمه سیاسی در برابر آینده‌ای مبهم و نامشخص می‌دانست.

در اینجا ضروری است که به موضع‌گیری نهضت آزادی در قبال دولت امینی اشاره کنیم. نهضت آزادی و دیگر احزاب جبهه ملی دوم از امینی به خاطر بستن مجلس ناراضی بودند چرا که تنها راه کنترل دولت را از طریق مجلس می‌دانستند. با این حال امینی آماده همکاری با آنها بود و حتی از فشار بر احزاب و فعالین جبهه ملی کاست به این امید که آنان نیز به نوبه خود از حمله بر او بکاهند و شاید هم با وی - علیه بخشی از هیئت حاکمه - متحد شوند. اما نهضت آزادی و جبهه ملی تحلیل متفاوتی از مسئله داشتند و آماده همکاری با امینی نبودند. نهضت آزادی تا به آنجا پیش رفت که اعلام کرد میان سیاست امینی و هیئت حاکمه فرقی نیست و امینی نخست‌وزیر همان امینی وزیر کابینه بعد از کودتای ۲۸ مرداد است.

افکار عمومی داخله و خارجه دلخوش به این وعده‌ها و چهره‌های دروغین نمی‌شود. دستگاه به اقتضای زمان و مکان، که دموکراسی و حکومت پارلمانی است، فرمان کشور دو حزبی صادر می‌نماید. اقبالها و شریف‌امامی‌ها می‌آیند تا آنچه حزب و دموکراسی و انتخابات است به لجن‌مالی و رسوائی بکشانند... می‌ترسند مبادا ملت پرمدارای ایرانی کاسه صبرش لبریز شود و معجزه انقلاب و قیامی آزاد سر بزند. سیاست توافقی به کردن یک سویاپ خطر دیگر در این دیگ زنگ خورده زده... دولت امینی را روی کار می‌آورند (یا زیر بار آن می‌روند)... تا آنجائی که مربوط به خود او و دولتش می‌شود (و بدون آن که اجازه تجاوز به حریم بالاتر و اصلی داده شود) آزادی برای انتقاد و ایراد می‌دهد. از اجرای انتخابات، به بهانه این که با قانون موجود انتخابات آزاد میسر نیست، سرباز می‌زند و زیر بار انتخابات رسوای تابستانی و زمستانی نمی‌رود.

مردم را با نطق‌های تمام نشدنی و مسافرت‌های متوالی سرگرم می‌کند و تا اندازه‌ای تسکین می‌دهد.^{۲۴} اما چند ماه از روی کار آمدن دولت امینی نگذشته بود که نهضت آزادی در سیاست خود تجدید نظر کرد و به انتقادات خود از وی پایان داد. نهضت آزادی ظاهراً متوجه شده بود که ضعف دولت امینی صرفاً موقعیت شاه و جناح محافظه‌کار هیئت حاکمه را تحکیم خواهد کرد. به یکباره نشریات نهضت از انتقاد از دولت امینی دست کشیدند و با این که حمایتی از وی ابراز نکردند اما دیگر انتقادی هم از او نشد. مابقی نیروهای جبهه ملی دوم حملات خود را علیه امینی ادامه دادند.

مسائل تاکتیکی

نهضت آزادی با چند مسئله تاکتیکی روبرو بود که اشاره به آنها ضروری است. و عبارتند از: تنظیم روابط با جبهه ملی دوم، تعیین نقش مصدق در نهضت ملی، تعیین یک گروه مخاطب و سازماندهی هواداران. (۱) بدون تردید روابط با جبهه ملی مهمترین مسئله تاکتیکی بود که نهضت آزادی باید حل و فصل می‌کرد و نهضت آزادی سعی کرد سیاست همه جانبه‌ای در قبال جبهه ملی فراهم کند. قبل از تشکیل نهضت آزادی، بازرگان و همقطارهایش به نمایندگی از نهضت مقاومت ملی در جبهه ملی دوم شرکت داشتند. پس از تشکیل نهضت آزادی، تماس‌های تشکیلاتی میان دو سازمان برقرار شد ولی بازرگان و دیگر اعضای نهضت آزادی در جلسات جبهه ملی دوم، به عنوان افراد مستقل و نه نمایندگان نهضت آزادی شرکت کردند. در واقع تنها پس از تشکیل جبهه ملی سوم بود که نهضت آزادی به عنوان یک سازمان به این جریان پیوست. در بیش از ۳۰۰ صفحه اسنادی که از دوره فعالیت نهضت آزادی در اوایل دهه ۴۰ به جای مانده بیش از ۵۰ بار به روابط با جبهه ملی اشاره شده است. نهضت آزادی از جبهه ملی هم انتقاد داشت و هم حمایت می‌کرد. حمایت به